

فدک، نماد مظلومیت اهل بیت (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

«...وَالْأَمْرُ الْأَعْجَبُ وَالْخُطْبُ الْأَفْطَحُ بَعْدَ جَحْدِكَ حَقَّكَ عَصَبُ الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَدَكَا، وَرَدَّ شَهَادَتِكَ وَشَهَادَةِ السَّيِّدَيْنِ سُلَالَتِكَ، وَعِثْرَةِ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَقَدْ أَعْلَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْأُمَمَةِ دَرَجَتَكُمْ، وَرَفَعَ مَنْزِلَتَكُمْ وَأَبَانَ فَضْلَكُمْ، وَشَرَّفَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، فَادْهَبْ عَنْكُمْ الرَّجْسُ وَطَهَّرْكُمْ تَطْهِيرًا...» (بخشی از زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر)

«... موضوع شگفت انگیزتر و مصیبت هولناک تر، پس از انکار حق تو، غضب فدک بود از صدیقه طاهره، حضرت زهرا سرور زنان علیهاالسلام . پس از آنکه گواهی تو و دو بزرگوار از نسل تو و عترت مصطفی صلی الله علیه و آله را رد کردند. در حالی که خدای متعال درجه شما را بالا برد و منزلت شما را بر امت برتری داد، و فضیلت شما را آشکار کرد و از آلودگی زدود و پاک و پاکیزه نمود...»

ماجرای تاریخی فدک از جمله مسائلی است که همزمان با رحلت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و از روزهای نخستین تاریخ اسلام تا کنون مطرح بوده است؛ مسأله ای که فراموش ناشدنی است و باید آن را یکی از دردناک ترین فرازهای تاریخ اسلام برشمرد. هر چند طرح این مسأله مانند بسیاری از مسائل تاریخی دیگر، با آثار عملی همراه نیست و در حال حاضر سرزمین تاریخی فدک در صحرای حجاز و در دل بیابان ها و حرّه ها و سنگ های سوخته و پاره ای نخلستان های اطراف مدینه طیبه، گمنام افتاده و کسی را در مالکیت آن دعا و مرافعه ای نیست.

اما از آنجا که طیّ قرنهای بحث های فراوانی درباره آن بوده و مورّخان و محدّثان و محققان سخن ها در این باب گفته اند و یافتن نظر صائب می تواند نکته اتکایی برای مسائل اعتقادی مخصوصا در مسأله خلافت و امامت و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در آن مقطع تاریخ اسلام باشد، لذا طرح آن مانند سایر مسائل تاریخی از بار ارزشی و معنوی و اعتقادی برخوردار است که می تواند پرده از روی حوادث برافکند و برای آیندگان عبرت آموز باشد. بدینسان نمی توان ماجرای فدک را از حوادث فراموش شده تاریخ اسلام تلقی کرد. با توجه به این نکته مهم، گذر بر تاریخ پرماجرای فدک و مناقشات آن همواره مورد توجه عالمان، محدّثان، مورّخان و پژوهشگران

شیعه و سنی بوده است.

در حالی که پیروان اهل بیت مصادره فدک به وسیله نظام حاکم، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ظلم مضاعفی در حقّ خاندان پیغمبر پس از غصب خلافت امیر مؤمنان علیه السلام می دانند و حتّی اسفبارتر از آن می شمارند. نظریه پردازان عامّه در مقام توجیه این اقدام برآمده اند و بر مستندات غاصبان صحّه گذاشته و آن را اقدامی مشروع جلوه داده اند!

نکته ای که تأکید بر آن لازم است این است که : مسأله فدک پیش از آنکه بار اقتصادی داشته باشد، بار معنوی و سیاسی داشته که با گذشت زمان به مسائل اعتقادی پیوند خورده است؛ چنانکه امر از آغاز نیز چنین بوده و دفاعیات حضرت زهرا علیهاالسلام و حمایت امیر مؤمنان از دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در این کشاکش، به روشنی مبین این است که اساساً سخن از منافع اقتصادی نبوده، بلکه بعد معنوی و دینی آن، نقطه محوری را تشکیل می داده است. این دفاعیات و خشم و خروش ها در راستای دفاع مستمر از اصول ومبانی اسلامی است که از سوی پروردگار و با رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله پی افکنده شد و خطر ارتجاع زودرس به طور جدّی آن را تهدید می کرد.

و این وظیفه سنگرداران ولایت بود که از حریم شرایع دین دفاع کنند و از گسترش خطر ارتجاع و بدعت مانع شوند و از هرگونه امکانات تبلیغی بهره گیرند. در اعصار بعدی نیز وارثان ولایت در برابر رژیم های حاکم، همان مواضع را دنبال کردند.

و حتّی مسأله فدک را به عنوان نمادی از کشور اسلامی مطرح نموده و آن را به گستره حاکمیت دین و ولایت تعمیم داده اند؛ چنانکه در سخن امام موسی بن جعفر علیه السلام با مهدی عباسی در تحدید حدود فدک روایت آمده که آن حضرت حدود فدک را با مفهوم رمزی اش به قلمرو حکومت اسلامی و جغرافیای آن روز جهان اسلام پیوند دادند و خواستار شدند که هرگاه خلیفه عباسی بخواهد آن را به آل رسول بازگرداند باید چنین اقدامی کند؛ یعنی تمام متملّکات دولت اسلامی را واگذارد و این حاکمان نه تنها غاصب فدک اند که غاصب خلافت نیز هستند. در هر حال با توجّه به اهمّیت موضوع وارتباطی که با مسأله ولایت پیدا می کند در این مقال برآنیم تا مروری گذرا بر سرگذشت فدک کنیم و مظلومیت اهل بیت و علی و زهرا علیهم السلام را در لحظات واپسین رحلت پیامبر به اجمال بنگریم.

موقعیت جغرافیایی و سابقه تاریخی فدک

فدک از جمله قرا و قصبات حجاز و حوالی خیبر است که با مدینه طیبّه دو یا سه روز طی مسافت فاصله دارد که به مقیاس زمان ما به 130 کیلومتر می رسد. سرزمینی بوده آباد و به لحاظ داشتن آب کافی، از نخلستان های فراوان و محصول برخوردار بوده است. اشتغال مردم این سرزمین را امر کشاورزی و کارهای دستی تشکیل می داده و خرمای آن مشهور بوده و از بافته های فدک در کتب تاریخی سخن به میان آمده است.

فدک با پیشینه تاریخی منزلگاه طایفه «بنو مُرّه» از قبیله بزرگ و مشهور عرب «غطفان» است. به گفته طبری مادر نعمان بن منذر پادشاه حیره از اهالی فدک بوده که سند معتبری در قدمت تاریخی سرزمین فدک به شمار می رود. (1)

و به گفته برخی دیگر : فدک نام پسر حام بن نوح بوده و این قریه به نام وی موسوم گشته است. فدک با خیبر ده کیلومتر فاصله دارد و به لحاظ اینکه خیبر مرکز عمده یهودیان بوده، مردم آن از نظر اجتماعی و مذهبی تابع یهودیان خیبر بوده اند. قلعه مشهور قدیمی فدک به «الشمرخ» شهرت داشته که در حقیقت حصن و قلعه فدک بوده است. (2)

فدک، با دیرینه ممتد تاریخی و موقعیت ویژه اش به عنوان یک سرزمین پر آب و در نتیجه دارای نخلستان ها، نامی مشهور بوده که علی رغم کوچکی اش از اهمّیت تاریخی و جغرافیایی برخوردار است. در قرن سوّم هجری، این قریه مسیر و منزل گاه مسافران مدینه بوده که در حال حاضر این موقعیت را از دست داده است.

موقعیت کنونی فدک

بنا به نوشته مؤلف کتاب مدینه شناسی که خود از محلّ فدک دیدن کرده است، این منطقه امروزه به «الحائط» موسوم است که تابع امارت «حائل» است و در مغرب «الخلیفه» و جنوب «ضرغد» قرار دارد. دقیقاً در مرز شرقی خیبر دارای موقعیت مشخصی است. به گفته مؤلف فوق الذکر، تا پایان سال 1975 میلادی، این منطقه شامل 21 روستا و دارای 11000 نفر جمعیت بوده و سکنه «الحائط» بیش از 1400 نفر نبوده است. فدک سرزمینی است پوشیده از نخلستان ها و برخوردار از امکانات کشاورزی و در عین حال مجاور سرزمین های خشک حرّه و تابش آفتاب گرم. حائط، بی هیچ نشانی از تاریخ، در لابلای نخلستان ها و صحرای خشک متروک، امروزه اهمّیت خود را به عنوان منزلگاه مسافران از دست داده است. (3)

مشخصات فدک و نخل های آن

چنانکه پیشتر اشاره شد، فدک به لحاظ امکانات کشاورزی، سرزمینی بود پر محصول و رطب آن شهرت

بسیار داشت. در خصوص حجم درآمد کشاورزی و نخلستان های فدک، پس از آنکه در تصرف پیامبر قرار گرفت، گزارشهایی به ثبت رسیده است. برخی گویند : نخلستان هایش در قرن ششم هجری معادل نخلستان های کوفه بوده است. (4)

ابن ابی الحدید می نویسد : وقتی عمر بر نیمی از فدک با یهودیان مصالحه کرد از مال عراق پنجاه هزار درهم به آنان داد. (5)

سید بن طاووس در کشف المحجّه گفتاری دارد که درآمد فدک را بیش از این تخمین زده است. وی می گوید : در آمد فدک به روایت شیخ عبداللّه بن حماد انصاری سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده است. (6)

از اینجا می توان علّت واگذاری این سرزمین پرحاصل به فاطمه زهرا علیهاالسلام از طرف پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و به امر پروردگار متعال در آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ را استنباط کرد. بدیهی است با زندگی زاهدانه ای که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند آنان را برای اداره معیشت شخصی به این مبلغ نیازی نبوده و حکمت دیگری در این امر مهمّ باید باشد که شاید بتوان گفت : هدف از این واگذاری داشتن بنیه مالی و توان اقتصادی جهت اداره حکومت اسلامی بوده که می بایست در خاندان پیامبر مستقر می شد. همانگونه که تصرّف فدک و خارج ساختن آن از دست اهل بیت به وسیله دستگاه خلافت را در همین نکته باید جستجو کرد که به شرح آن خواهیم رسید.

فتح خیبر و فدک

در سال هفتم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله ، سپاه اسلام موفق شدند طی فتوحات خود قلعه های خیبر را که دژهای استوار یهودیان بود فتح کنند، دلوری های امیرمؤمنان علیه السلام در این فتوحات مشهور است. اسطوره شجاعت آن حضرت و به خاک افکندن مرحب، قهرمان غول پیکر یهود و کندن در خیبر با آن حجم افسانه ای اش برگ دیگری است از افتخارات آن فاتح بزرگ در تاریخ اسلام. همینکه خیبر فتح شد و یهودیان سرتسلیم در برابر مسلمانان فرود آوردند، خبر سقوط خیبر با آن عظمت به یهودیان فدک که از ساکنان قلعه ها و مزارع آن خطّه بودند رسید و از این رهگذر رعب و وحشتی در دل آنان افتاد و پیش از آنکه سپاه اسلام راهی فدک شوند، نمایندگان نزد پیامبر فرستادند و از تسلیم و مصالحه خود بر نیمی از حاصل باغات و اراضی فدک سخن گفتند. (7)

ابن ابی الحدید از سیره ابن اسحاق چنین نقل می کند : همین که خیبر فتح شد، رعب و وحشت یهودیان فدک را گرفت، لذا نمایندگان خود را نزد پیامبر فرستادند و درخواست کردند بر نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. نمایندگان یهود در خیبر یا در مسیر راه و یا در مدینه خدمت پیامبر رسیدند و موضوع را عنوان کردند و آن حضرت پیشنهاد آنان را پذیرفت. از این رو فدک ملک ویژه رسول الله شد؛ زیرا بدون جنگ به تصرّف در آمد. همچنین نامبرده از کتاب ابوبکر جوهری با اسناد خود از زهری چنین آورده است : گروهی از اهالی خیبر که در محاصره قرار

گرفتند، تحصّن کرده و از پیامبر خواستند به آنان امان دهد تا جلای وطن کنند. پیامبر پذیرفت. اهالی فدک این را شنیدند و همین پیشنهاد را دادند و پیامبر قبول کرد. و بدینگونه فدک بدون هیچ جنگ و جهاد به تصرف در آمد و بدین ترتیب ملک خاص پیامبر شد. (8)

مفسران سنّی و شیعی نیز به چگونگی تصرف فدک اشاره کرده و آن را خالصه و فی رسول خدا و از زمین هایی برشمرده اند که بدون سلاح و سپاه فتح شده و آحاد مسلمین در آن نقشی نداشته اند و بنا به نصّ قرآنی، متعلّق به پیامبر خواهد بود :

«وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...» (9)

«آنچه را خدا از آنها (یهود) به رسول خود بازگرداند، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاختید نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلّط می سازد و خدا بر همه چیز توانا است. آنچه را خدا از اهل این آبادی بازگرداند «فی» از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا این اموال میان ثروتمندان شما دست به دست نشود...»

دو آیه فوق الذکر خاطر نشان می سازد که آنچه بدون جنگ و جهاد به دست آید به خدا و رسول تعلّق دارد و سایر مسلمانان در آن حقّی ندارند. و آنگاه که در دست پیامبر قرار گرفت، آن حضرت به عنوان ولیّ امر مسلمین در مصارفی که صلاح دین و مسلمین است خرج می کند و آن را ذخیره ثروتمندان نمی سازد. این مصارف به بیان آیه، عبارتند از : راه خدا و ترویج و تقویت دین و اهداف مقدّس رسالت نبوی، خویشاوندان پیامبر و یتام و مستمندان و در راه ماندگان و به طور کلیّ در جهت مصلحت دین و مسلمین. و هر گاه پیامبر از میان مردم رخت ببرند، زمام چنین اموالی در دست جانشین به حقّ او، امام عادل خواهد بود که از قبل تعیین شده است که او نیز در همان مصارف مذکور خرج و صرف خواهد کرد.

واگذاری فدک به فاطمه علیهاالسلام

چنانکه در روایات بی شماری از طریق خاصّه و عامّه آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فدک را به فاطمه زهرا علیهاالسلام واگذار کردند و این سه سال قبل از رحلت پیامبر بود؛ یعنی همان ایامی که فدک به تصرف آن حضرت درآمد.

طبرسی در مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه : «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام و نیز ابوسعید خدری چنین روایت می کند :

«إِنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعْطَاهَا وَسَلَّمَهَا فَذَكَا وَبَقِيَتْ فِي يَدِهَا ثَلَاثَ سَنَوَاتٍ قَبْلَ وَفَاتِ النَّبِيِّ». (10) همینکه آیه کریمه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد حقّ ذوی القربی؛ یعنی

خویشاوندان پیامبر و مسکین و ابن سبیل را بدهد، آن حضرت فدک را به فاطمه علیها السلام داد و سه سال قبل از وفات حضرتش در دست فاطمه بود.

همین مطلب را سیوطی در درّالمنثور از ابی سعید خدری نقل کرده است :

«أخرج البزار وابویعلی وابن حاتم و ابن مردویه عن أبي سعيد الخدري، قال : «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...» دعا رسول الله فاطمة فأعطاهما فدكا.

چون آیه شریفه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فراخواند و فدک را به او داد. و نیز از قول ابن عباس آورده : «لَمَّا نَزَلَتْ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ فَدَكَا» چون آیه شریفه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را ملک فاطمه علیها السلام قرار داد.

هیثمی در مجمع الزوائد و ذهبی در میزان الاعتدال، متقی در کنز العمال و برخی دیگر از محدّثان عامّه نیز عین این مطلب را نقل کرده اند. (11)

کوتاه سخن اینکه : فدک خالصه پیامبر گرامی بوده و در زمان حیات خود به امر خداوند آن را به فاطمه زهرا علیها السلام داده است. این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس مصلحت دین و مسلمین و آینده خلافت اسلام بوده؛ زیرا اولاً : هرگاه فدک در دست زهرا و علی علیهما السلام بود، آن را جز برای دین و مسلمین و مصالح جامعه اسلامی نمی خواستند و همان راه و روش پیامبر را می پیمودند.

ثانیا : خلافت آینده اسلام که می بایست در دودمان اهل بیت استمرار می یافت، به بنیه مالی و پشتوانه اقتصادی نیاز داشت و فدک به عنوان یک منبع درآمد، بخشی از این بودجه را تأمین می کرد و رمز اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیها السلام دادند و مستقیماً به علی علیه السلام نسپردند، شاید این باشد که فاطمه دختر پیامبر بود و مردم نسبت به او احترامی ویژه داشتند و ذی القربای مستقیم رسول الله بود و دادن فدک به حضرتش دستور خداوند در آیه کریمه بود و بدیهی است که فاطمه زهرا علیها السلام نیز با فدک همانگونه عمل می کرد که پیامبر می خواست و آن را در جهت خلافت امیرمؤمنان و مصلحت مسلمانان قرار می داد.

این در حالی است که گروهی از اهل نفاق و دنیاطلبان؛ از قبل با خلافت امیرمؤمنان سرستیز داشتند و اگر فدک به طور مستقیم در اختیار آن حضرت قرار می گرفت، عکس العمل هایی نشان می دادند.

در هر حال، وجود فدک در میان اهل بیت، خواه در دست علی علیه السلام یا زهرا علیها السلام در حاق واقع فرقی نداشت. اقدام دستگاه حاکمه نیز در غصب فدک همان هدف را تعقیب می کرد که اشاره شد و آن تهی دست نمودن خاندان پیامبر از بنیه مالی بود و در این جهت فرقی نداشت که متصرف زهرا باشد یا علی علیهما السلام .

نکته دیگری نیز در اینجا وجود داشت و آن اینکه اگر زهرا علیها السلام تسلیم می شد، می بایست در اصل خلافت نیز تسلیم شود و حقّی را که خدا و پیامبر در ولایت امت برای اهل بیت قرار داده، به آنان تسلیم نماید و این به معنای بر باد رفتن کرسی خلافت بود. بنابر این جنبه سیاسی فدک مهمتر از جنبه اقتصادی آن بوده است.

ابوبکر و مصادره فدک

پس از ماجرای سقیفه و تصاحب خلافت، نخستین اقدام خلیفه این بود که فدک را از تصرف زهرا علیهاالسلام خارج کند. از این رو دستور داد وکیل آن حضرت را از فدک اخراج کردند و آن را به بیت المال ملحق نمودند. هر چند این اقدام عجولانه و تصرف غاصبانه هیچگونه مستند شرعی و قانونی نداشت بلکه یک اقدام صرفاً سیاسی و در راستای تثبیت حکومت بود اما وی برای توجیه کار خود به روایتی دست یازید که جز او هیچیک از صحابه و روات آن را نقل نکرده اند.

در صحیح بخاری آمده است که ابوبکر در پاسخ حضرت زهرا، که به اقدام وی اعتراض نمود، چنین گفت : «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ : لَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةً»؛ (12) «ما ارث نمی گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است.» و در برخی منابع دیگر آمده است : «نحن معاشر الانبياء لا نورث». (13) در تحلیل این ماجرا نکاتی را باید خاطرنشان ساخت :

1. چنانکه از پیش ملاحظه کردیم، فدک را پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله سه سال قبل از رحلت خود به فرمان خداوند در آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ... به فاطمه واگذار نمودند و بدین ترتیب فدک نحله فاطمه علیهاالسلام است و تا روی کار آمدن ابوبکر در اختیار حضرت بوده و وکیل و نماینده ایشان بر فدک نظارت می کرده و تصدّی آن را در دست داشته است.

و بدینگونه حضرت فاطمه «ذوالید»؛ یعنی متصرف بوده و اصولاً خلیفه حق نداشت ملکی را که در تصرف زهرا علیهاالسلام بوده از وی بگیرد. و یا برای مالکیت آن، از حضرتش شاهد بخواهد و این چیزی است که احکام فقه اسلامی به صراحت بیان می کند و آنها نخواستند به حکم خدا عمل کنند.

2. با این وجود هنگامی که ابوبکر شاهد خواست، حضرت زهرا علیهاالسلام علی علیه السلام و حسنین علیهماالسلام و امّ ایمن را به گواهی فراخواند. اما خلیفه شهادت این بزرگواران را رد کرد که این بزرگترین اهانت به ساحت قدس آل الله بود که قرآن به طهارت و صدق و عصمتشان گواهی داده و آیه «تطهیر» در شأن ایشان فرود آمده است و همه راویان؛ اعم از شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که آیه تطهیر جز برای این خاندان نازل نشده و به همین خاطر است که در زیارت غدیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این اقدام مصیبتی بزرگ تر از غصب خلافت خوانده شده است؛ زیرا اگر غصب خلافت یک ظلم آشکار بود اما ردّ شهادت صدیقه امت، حضرت فاطمه علیهاالسلام و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دو سبط پیامبر علیهماالسلام از بُعد معنوی خسارتی بود جبران ناپذیر و اهانتی آشکار و پشت سر انداختن آیه تطهیر و نادیده گرفتن مقامات و فضائلی که رسول گرامی برای علی و زهرا و حسنین علیهم السلام گفته بود و دوست و دشمن و خود ابوبکر بدان گواهی داده اند.

فقه و فضائل فاطمه و علی علیهما السلام

مگر پیامبر نفرمود : «فاطمه پاره تن من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است.»
در صحیح بخاری و مسلم است که ابن مخرمه گفت : شنیدم از پیامبر که در منبر فرمود : «فاطمة بِضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَيُرِينِي مَا رَأَيْهَا.» (14)

و مگر نفرمود : «رضای فاطمه رضای خدا و غضب او غضب خداوند است.»
ابن ابی عاصم روایت کرده :

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعِصْيِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ.» (15)
همچنین ترمذی از قول زید بن ارقم آورده : «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ : عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ؛» (16) «هر که با علی و فاطمه و حسنین بستیزد من با آنها بستیزم و هر که مسالمت کند با وی مسالمت کنم.»

و نیز فرمود : «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ آذَانِي فِي عِتْرَتِي.» (17) «خشم خدا شدت گرفت بر کسانی که با آزدن عترتم مرا آزرده.»

دکتر محمد عبده یمانی، یکی از دانشمندان اهل سنت عربستان سعودی در کتاب ارزشمند خود؛ «انها فاطمة الزهراء» فصلی را به فقه حضرت فاطمه اختصاص داده و در بخش هایی از آن می نویسد :
«شکی نیست که آن جناب سرآمد زنان عالم است، سیّده فقیهه و فاطمه که در انتقال دادن دین و دعوت و شناخت قرآن و سنت توانمندی بالایی داشت... هنگامی که از فقه و دانش او در قالب روایات سخن می گوئیم می بینیم در موارد بسیاری با مسائل فقهی مواجه بوده و در آن مسائل به نور خدای عزوجل می نگریسته و خداوند قلب او را نورانی ساخته و وی را گرمی داشته و از زنان برگزیده عالم قرار داده است.» (18)
«اگر در کتابهای روایی تتبع کنیم موارد بسیاری از فقه و درایت فاطمه را خواهیم یافت که به اعتراف اهل تحقیق، به صورت یک کتاب مستقل می توان ارائه داد. حضرت فاطمه علیها السلام دارای روحی دانا و فهمی دقیق نسبت به اسلام و احکام آن بود... او با فقه کامل از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل می کرده و اصرار داشته که همه اعمال و رفتارش تابع سنت مصطفی و هدایت آن حضرت باشد.» (19)

و در همین کتاب از قول عایشه آورده که گفت : «کسی را ندیدم راستگوتر از فاطمه» (20)
و بالاخره سراسر این کتاب و صدها نظیر آن از قلم عامّه و خاصّه مشحون از فضائل صدیقه طاهره علیها السلام است. و اینها را دستگاه خلافت نیز مانند هزاران راوی و محدث دیگر به یاد داشته است؛ اما در ماجرای فدک برخوردشان چنان بود که دیدیم و نیز درباره امیرمؤمنان علیه السلام و مقامات و فضایل و حقانیت و صدق و علم و منزلت معنوی او احدی تردید نداشته و کتب عامّه نیز آکنده از ذکر مناقب آن حضرت است.
ابن حجر هیثمی با اینکه از متعصبان سرسخت عامّه است، در کتاب صواعق، چهل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل امیرالمؤمنین آورده و علاوه بر آن، فضائل دیگری برای آن حضرت و خاندانش برشمرده است.
از جمله :

«عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛» (21) «علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند.»

و «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ؛ یعنی از همه شما بهتر علی قضاوت و داوری کند. و دعا درباره او که : «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَتَبِّثْ

لِسَانَهُ»؛ (22) «خدایا قلبش را هدایت کن و زبانش را استوار دار!»

و نیز : «الصديقون ثلاثة؛ وَعَلَىٰ بْنِ أَبِيطَالِبٍ أَفْضَلُهُمْ»؛ (23) «سه تن صدیقان اند، حبیب نجار و مؤمن آل یاسین و علی که افضل همه آنهاست.»

و نیز از سخن پیامبر است : «عَلَىٰ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ لَّنْ يَزُولَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَىٰ الْخَوْضِ»؛ (24) «علی با حق است و حق با علی، از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار کوثر نزد من آیند.»

و نیز : «عَلَىٰ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ رَأْسِي مِنْ جَسَدِي»؛ (25) «علی نسبت به من، همانند سر من نسبت به پیکر من است.» همچنین ابن حجر از قول ابوبکر آورده که گفت : از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : «عَلَىٰ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي»؛ (26) «علی نسبت به من همانند منزلت من با خدای من است.»

حال با چنین فضایی آیا جای آن داشت که خلیفه از زهرا علیهاالسلام شاهد بخواهد و شهادت علی علیه السلام را رد کند و گواهی حسنین را نادیده بگیرد؟! اسف بارتر اینکه در مناقشات مربوط به فدک حرمت ولایت را پاس ندارد؟!

ابن ابی الحدید متن خطبه ای را از ابوبکر در پاسخ به خطابه تاریخی حضرت زهرا علیهاالسلام نقل کرده که از گستاخی و جسارت وی نسبت به اهل بیت پرده برمی دارد و نگارنده این مقال حتی نقل آن سخنان را دور از ادب می داند.

وی پس از نقل آن خطبه موهن، می نویسد : من سخنان ابوبکر را برای نقیب ابویحیی جعفر بن یحیی بن ابوزید خواندم و گفتم : او به چه کسی گوشه می زند؟ پاسخ داد : گوشه نمی زند بلکه به صراحت می گوید! گفتم : اگر صریح بود از تو نمی پرسیدم. او خندید و گفت : علی بن ابی طالب علیه السلام را اراده کرده است. گفتم همه این سخنان را برای علی گفته است؟! پاسخ داد : آری، پسر، پادشاهی است! گفتم : انصار کجا بودند؟ گفت : آنها نام علی را فریاد کردند و او برای جلوگیری از بلوا و آشوب آنها را نهی کرد.» (27)

آری پادشاهی است! دنیا و حکومت و ریاست چند روزه که آدمی را به اینجا می کشاند تا حرمت حریم حق را می شکنند و همه ارزشها را زیر پا می گذارد!

3. چنانکه در مناقشات فدک آمد، پاسخ خلیفه به فاطمه زهرا علیهاالسلام در پی اعتراض به غضب فدک استناد به روایتی بود که جز وی آن را نقل نکرده است؛ «ما پیامبران ارث نمی گذاریم.» در حالی که در آغاز امر، سخن از میراث نبود. فاطمه رفع تعرض از ملکی را می خواست که در تصرف وی بوده و پیامبر سه سال قبل از رحلت، خالصه خود را به دخترش داده بود، اما ابوبکر به جای اینکه با منطق صحیح پاسخ زهرا را بدهد، سخن را به انحراف برد و بحث میراث را پیش کشید.

و چون سخن از میراث به میان آمد، ناگزیر دفاع زهرا علیهاالسلام در این حال به گونه دیگر شد و در حقیقت به یک بحث اساسی در باب میراث به عنوان حکمی از احکام الله تبدیل گشت و موضع حضرت زهرا علیهاالسلام در این مناقشه درست ردّ دعاوی خلیفه بود که مدعی شد «از پیامبر کسی ارث نمی برد.» که این بر خلاف قانون ارث است که به صورت عام برای همه در قرآن تعیین شده و تخصیص آن غیر موجه و بدون دلیل است. همانگونه که وراثت انبیا نیز در قرآن طی آیاتی مطرح گردیده و در این جهت فرقی میان آنها و دیگران نیست و وارث؛ اعم از اینکه دختر باشد یا پسر، از اسلاف خود ارث می برد و روایت مورد استناد ابی بکر خبر واحدی بیش نیست که جز خلیفه راوی ندارد و هرگز نمی توان با چنین روایتی عمومات قرآنی را تخصیص زد.

به عبارت دیگر میراث از احکام مصرّح و عام است که کتاب الله بدان ناطق است و روایت ابی بکر به فرض صحّت

خبر واحد و قطع نظر از مشخصات راوی، اگر شرایط و قرائن حالیه و موقعیت زمان و مکان و بحران امر خلافت را هم در نظر بگیریم کمترین اعتباری برای آن خبر نمی توان در نظر گرفت. نه تنها از نظر شیعه بلکه از دیدگاه بسیاری از محققین عامّه که تخصیص کتاب الله را با خبر واحد جایز نمی دانند. به هر حال با توجه به شرایط پیشگفته، حضرت زهرا علیهاالسلام مصمم به میدان آمد تا از حریم دین دفاع کند که از مسأله فدک فراتر و مهم تر بود.

دفاع زهرا و شکایت به جمع عمومی

پس از آنکه ابوبکر به استناد روایتی به تصرف فدک اقدام کرد و وکیل فاطمه زهرا علیهاالسلام را خلع ید نمود و آن حضرت از این اقدام آگاه شد، چادر بر سر افکند و با جمعی از زنان بنی هاشم راهی مسجد گردید و این در حالی بود که ابوبکر در جمع مهاجر و انصار حضور داشت. آنگاه پرده ای زدند و زهرا علیهاالسلام ناله ای از دل برآورد که همه اهل مسجد به گریه افتادند. سپس اندکی درنگ کرد تا صدای گریه فرونشست و آغاز سخن نمود و خطبه غزایی ایراد فرمود و از نعمت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فلسفه احکام آسمانی سخن گفت، آنگاه در مورد خطر رجعت به جاهلیت به مردم هشدار داد و در فرازی از آن خطابه تاریخی مسأله میراث خود را از رسول خدا عنوان کرد و محرومیت از ارث پدر را حکم جاهلیت خواند و مردم را مورد نکوهش قرار داد که چرا در برابر این جریان سکوت کرده اند؟!

گفت: «هیئات، مسلمانان! ای پسر ابی قحافه چرا من از ارث پدر محروم شوم؟ آیا خداوند گفته تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! چه حکم ناروایی آوردی و گستاخانه به قطع رحم دست یازیدی و عهد و پیمان شکستی! کتاب خدا پیش روی شماست و به عمد به آن پشت پا زدید و به دور افکندید. خدای عزوجل می فرماید: **«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ...»** و در داستان یحیی و زکریا می گوید: **«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرْتُئِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (28)** و نیز می فرماید: **«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خَطِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ...»** و همچنین فرمود: **«إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَدْنَى وَالْأَقْرَبَيْنِ...» (29)**

و شما پندارید که من بهره و میراثی از پدر ندارم! آیا خداوند آیه ای را به شما اختصاص داده و پدر مرا از حکم آن استثنا کرده است؟ یا می گوئید: (ما اهل دو ملت ایم) اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند؟! آیا من و پدرم از اهل یک ملت و دین نیستیم؟! آیا شما به خاص و عام قرآن از پیامبر داناترید؟! ... (30)

چنانکه ملاحظه می کنیم: تمام تکیه سخن دختر گرامی پیغمبر این است که چرا خلیفه و یارانش کتاب خدا را نادیده گرفته اند و به احکام جاهلیت رجعت نموده اند. در حقیقت فدک بهانه است برای مسأله ای مهم تر و آن اعتراض به زیر پا گذاشتن آیات صریح قرآن با دستاویز روایتی مجهول که جز خلیفه راوی ندارد. در حالی که چند صباحی بیش از رحلت آن حضرت نگذشته و جریان های روز، اسلام و مسلمین را با شتاب به جاهلیت منسوخ پیشین سوق داده است و اگر در لحظات نخستین غیبت پیغمبر چنین رجعتی آغاز گردد، آینده تاریخ چه خواهد

شد؟! و این بود رسالت فاطمه زهرا علیهاالسلام در دفاع بی وقفه از آیینی که پدرش بنیان نهاده و احکامی که پی افکنده و باید برای آینده بشریت تا رستاخیز جاودانه بماند.

دفاعیه زهرا علیهاالسلام هر چند در آن لحظه ها در بازگرداندن حق او بی اثر ماند و ابوبکر همچنان در تصرف فدک پای فشرده اما در وجدان ها و بستر تاریخ اسلام تأثیر عمیق برجای نهاد. حقایقی را روشن کرد. مطالب زیر پرده ای را افشا نمود و خط و نشان ها را نقش بر آب ساخت. پرده از چهره سیاستمداران حاکم برافکند. به همگان آموخت که چگونه باید از حریم دین و قرآن و ولایت دفاع نمود و به حرکت بی امان ادامه داد و با اعراض از دستگاه خلافت و مهجور ساختن آن با مبارزه منفی و وصیت به عدم حضور غاصبان در نماز و تشییع جنازه و دفن و مزارش این طرح مقدس را تکمیل نمود و این پرسش همواره پیش روی انسان هاست که چرا دختر گرامی پیامبر شبانه دفن شد و قبرش در اختفا ماند؟!

ولأیّ الأمور تدفن سرّاً | بنت خیر الوری وتعفی ثراها

حدیث مورد استناد در مصادره فدک

از بررسی منابع روایی استفاده می شود که حدیث : «**لا نورث ما ترکناه صدقة**» که مورد استناد خلیفه در تصرف فدک بود، از هیچ یک از روایات و صحابه، جز ابوبکر نقل نشده است. بخاری از سه طریق به نقل این روایت پرداخته که هر سه به عایشه منتهی می شود و عایشه نیز از قول پدرش ابوبکر روایت می کند. بنا به روایت بخاری، زهری از قول عایشه نقل کرده که «فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خود از رسول خدا را مطالبه کردند که شامل فدک و بخشی از خیبر بود و ابوبکر در پاسخ گفت : شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : «**لا نورث ما ترکناه صدقة...**».

از ما ارث برده نشود، آنچه به جای ماند صدقه است و خاندان پیامبر نیز از این مال خواهند خورد. ابوبکر اضافه کرد : به خدا کاری را که پیغمبر می کرد من ترک نکنم. در پی اظهارات ابوبکر، فاطمه علیهاالسلام از او روی برتافت و تازنده بود با وی حرف نزد.» (31)

همچنین ابن ابی الحدید در چند مورد از شرح نهج البلاغه تأکید می کند که مشهور این است : حدیث «**لا نورث ما ترکناه صدقة**» را جز ابوبکر کسی از پیامبر نقل نکرده است. (32)

همچنین از بررسی منابع عامّه چنین استفاده می شود که حدیث مورد استناد را حتی همسران رسول خدا نشنیده بودند. ابن ابی الحدید از قول عایشه آورده است که همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان را نزد ابوبکر فرستادند تا میراث آنها را از خالصه و فی رسول الله مطالبه کند و من (عایشه) آنها را از این خواسته منع کردم و گفتم از خدا نمی ترسید! مگر نمی دانید که پیغمبر فرمود : «ما ارث نمی گذاریم...» (33) حال اگر موضوع نفی وراثت از مسلمّات دین بود چگونه همسران رسول خدا آن را نشنیده بودند و تنها عایشه به رد و انکار آن پرداخت؟! و چرا عثمان خودش به آنان پاسخ نداد که از پیامبر کسی ارث نمی برد؟! چنانکه در روایت بخاری ملاحظه کردیم، گفتار عایشه نیز مستند به گفتار پدرش ابوبکر است و مستقیماً از پیامبر نقل روایت نکرده است.

از مجموع این وقایع می توان استنباط کرد که حدیث «نفی وراثت از پیامبر» پایه محکمی نداشته و مورد قبول همگان نبوده است. مؤید دیگر بی پایه بودن حدیث فوق، برخورد عمر با مسأله وراثت فدک در ماجرای است که ذیل از نظر می گذرد.

در صحاح اهل سنت آمده است که : «علی علیه السلام و عباس در زمان عمر بر سر فدک اختلاف کردند، علی علیه السلام می گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در زمان حیات خود به فاطمه علیها السلام واگذار کرد و عباس این مطلب را انکار می کرد و می گفت : ملک رسول خدا بود و من وارث او هستم! داوری نزد عمر بردند، اما عمر از اظهار نظر خودداری کرد و گفت : «من حلّ این مسأله را به خود شما واگذار می کنم، خود بهتر می دانید چه کنید.» (34)

تعبیر یاقوت حموی در معجم البلدان چنین است :

«هنگامی که عمر به خلافت رسید و فتوحاتی نصیب مسلمانان شد و دولت اسلامی گسترش یافت، عمر با

اجتهاد خود در این مسأله بر آن شد که فدک را به ورثه پیامبر برگرداند.» (35)

اگر این روایات صحیح باشد، دالّ بر این است که حکم خلیفه اول سیاسی و موقّتی بوده و در لحظه های حسّاس خلافتش بدان متمسک شده است و گرنه چگونه عمر درباره تصمیم خلیفه اول اهمال می کرد و آن را به دور می انداخت و فدک را به علی و عباس با عنوان ورثه پیامبر واگذار می نمود؟ (36)

افزون بر این، شخصیت امیرمؤمنان علیه السلام و منزلت معنوی و مقام ایمانی اوست که قوی ترین حجت در این مسأله است و این چیزی است که دو خلیفه بارها به آن اعتراف کرده اند و نظر او را در مسائل و معضلات، ملاک عمل قرار می دادند و در اینجا نیز باید ملاک باشد.

به گفته ابن ابی الحدید : «اگر علی علیه السلام و عباس از پیامبر روایتی شنیده بودند که به موجب آن پیامبر ارث نمی گذارد، چگونه آمدند نزد عمر و طلب میراث کردند؟! آیا عباس این را می دانسته و با این حال مطالبه میراث کرده است؟!»

و آیا امکان داشت که علی علیه السلام این را بداند و به همسر خود اجازه دهد چیزی را مطالبه کند که استحقاق ندارد و به مسجد بیاید و با ابوبکر محاجّه کند و آن سخنان را بگوید؟! به طور قطع علی علیه السلام دعوی فاطمه علیها السلام را تأیید می کرده و او را برای دفاع از حقّ خود اجازه داده است.» (37)

ابن ابی الحدید می افزاید :

«اگر صحیح باشد کسی از پیامبر ارث نمی برد، به چه دلیل شمشیر و مرکب و نعلین آن حضرت را به علی علیه السلام دادند؟ به اعتبار اینکه همسرش (فاطمه علیها السلام) وارث پیامبر است؛ زیرا اگر میراث از پیامبر صحیح نباشد در این جهت فرقی نیست که شیء موروث کم باشد یا زیاد و تفاوتی نمی کند که از چه نوع و جنس باشد.» (38)

خلاصه اینکه : حدیث «نفی وراثت از پیامبر» را کسی جز ابوبکر نقل نکرده است و اگر در عهد ابوبکر، یار و همراهش عمر بن خطاب، از اقدام ابوبکر حمایت کرده، جنبه سیاسی داشته و یک حکم شرعی برگرفته از کتاب و سنت نبوده است؛ چرا که اگر حکم شرعی بود، از هر کس سزاوارتر به فهم احکام شریعت و حمایت از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام بود که احدی از صحابه حتّی ابوبکر و عمر نیز منکر آن نشده اند؛ همانگونه که منزلت معنوی و صدق گفتار فاطمه زهرا علیها السلام صدیقه طاهره، پاره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز به اعتراف همه و اقرار مکرر عایشه دختر ابوبکر جای تردید و انکار نبوده است.

حال چگونه امکان داشت مطلبی در باب فدک یا مسأله میراث، از رسول خدا رسیده باشد و ابوبکر آن را بداند، امّا امیرالمؤمنین علیه السلام که باب مدینه علم و حکمت و عالم به تأویل و تنزیل قرآن است و نیز صدیقه امت از آن آگاهی نداشته باشند و نعوذ باللّٰه چیزی را ادّعا کنند که به آنان تعلّق نداشته است! و همچنین همانگونه که دیدیم، خلیفه دوّم نیز در زمان خلافت خود بر اقدام ابوبکر پافشاری نکرد و خلفای بعدی نیز در چند مقطع تاریخی، فدک را به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذار کردند.

خلیفه و اعتراف به خطا

از گفته های تاریخی می توان استفاده کرد که شخص ابوبکر نیز در باطن امر، به حقانیت حضرت زهرا علیها السلام در امر فدک معتقد بوده است. در این خصوص به چند مورد و شاهد می توان اشاره کرد :

1. در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایتی نقل شده که در بخشی از آن آمده است : در پی احتجاجات حضرت زهرا علیها السلام و گواهی امیر مؤمنان علیه السلام و امّ ایمن، ابوبکر در نوشته ای دستور ترک تعرّض از فدک را صادر کرد و چون فاطمه علیها السلام نامه را گرفت و برگشت، در راه عمر خبردار شد و آن نامه را گرفت و پاره کرد و دور ریخت. (39)

2. بنابر آنچه در کتاب «الإمامة والسیاسة» ذیل صفحه، به عنوان یک روایت آمده است :

هنگامی که ابوبکر و عمر برای عذرخواهی! و عیادت به خانه فاطمه آمدند، ابوبکر با اعتراف به اشتباه خود در مورد فدک و خلافت چنین گفت :

«يَا حَبِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَغَضَّنَاكَ فِي مِيرَاثِكَ مِنْهُ وَفِي زَوْجِكَ». (40)

«ای حبیبیه پیامبر خدا، ما تو را درباره میراث از پدرت و در مورد شوهرت (امر خلافت) خشمگین و ناراحت کردیم.» و آنگاه فاطمه علیها السلام فرمود : «چگونه خاندان تو از تو ارث ببرند و ما از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ارث نبریم؟!»، «ما بالک یرثک اهلک ولا نرث محمّدا». (41)

3. بنابه نوشته مورّخ شهیر، مسعودی : «ابوبکر هنگام مرگ از چند چیز اظهار پشیمانی و تأسف کرد؛ از جمله اینکه گفت : ای کاش به تفتیش خانه فاطمه علیها السلام اقدام نمی کردم.» (42)

در متون روایی و تاریخی، مواردی از این قبیل می توان یافت که بیانگر حقانیت دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در دعوای خود و مظلومیت اهل بیت و محکومیت دستگاه حاکمه در اقدام خود می باشد. و بهترین داور خداوند است.

تحلیلی از جاحظ در موضوع بحث

علمای اهل سنت نیز در مواردی بر پذیرش این حقیقت ناگزیر شده و عذر خلیفه را نا موّجه خوانده اند و به طور غیر مستقیم روایت خلیفه را مخدوش دانسته، مدافعات برخی متعصبان عامّه را مردود شمرده اند؛ از جمله آنان جاحظ است که در رسائل خود به این مطلب پرداخته، می نویسد :

«برخی پنداشته اند که دلیل صدق گفتار ابوبکر و عمر در منع میراث و برائت آنها، این است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دعوی آنان را رد نکردند؛ یعنی سکوت صحابه در برابر دعوی خلیفه تأییدی بود بر مدّعی او. سپس جاحظ به ردّ این پندار پرداخته و می گوید : «اگر ستمدیدگان و آنان که حقّشان ضایع شده بود و طرح دعا و شکایت داشتند، معترض نبودند، در این صورت سکوت می توانست دلیل بر صحّت مدّعی خلیفه باشد در حالی که اعتراض فاطمه علیها السلام تا بدانجا پیش رفت که وصّیت کرد ابوبکر بر جنازه اش نماز نخواند و هنگامی که برای مطالبه حق خود نزد ابوبکر آمد، گفت : ای ابابکر اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث خواهد برد؟ پاسخ داد خانواده ام و فرزندانم.

فاطمه فرمود : چرا ما از پیامبر ارث نبریم، و بالاخره هنگامی که ابوبکر فاطمه را از ارث خود منع کرد و حقّش را نداد و فاطمه ناامید شد و یآوری نیافت. گفت : به خدا تو را نفرین می کنم. و ابوبکر جواب داد به خدا تو را دعا می کنم...»

جاحظ سپس به نقل گفتگوی فاطمه با ابوبکر و ملایمت ابوبکر در برابر سخنان تند فاطمه علیها السلام اشاره کرده، در بیان راز این ملایمت می نویسد : این دلیل بر برائت از ظلم و سلامت از جور نیست؛ زیرا مکر ظالم و سیاست مکارانه گاه تا آنجا می رسد که مظلوم نمایی کند و سخن متواضعانه و منصفانه به کار بگیرد و در ادامه با اشاره به اقدام عمر در تحریم متعه می گوید : چگونه می توان عدم اعتراض صحابه را دلیل بر صحّت اقدام کسی دانست در حالی که عمر در منبر گفت : «مُتَعَتَانِ کَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَمُتَعَةَ الْحَجِّ أَنَا أَنَهُمَا عَنْهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا»؛ «دو متعه در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود؛ یکی متعه زنان و دیگری تمتّع در حجّ و من از آن دو نهی می کنم و مرتکب آن را مجازات می نمایم.» با این وصف، کسی در صدد انکار و ردّ این اقدام عمر برنیامد و آن را تخطئه نکرد و اظهار شگفتی ننمود و از او توضیحی نخواست.» (43)

مقصود جاحظ این است که خلفا اقدامات متعدّدی داشتند که بر خلاف سنت و سیره نبوی بود و مردم اینها را می دیدند و اعتراض نمی کردند و این دلیل مشروعیت نمی شود.

پس به صرف اینکه مردم دعوی ابوبکر را در مورد ارث نبردن از پیامبر انکار نکردند، دلیلی بر صحت دعوی او نیست و این موارد مشابه دیگری داشته؛ چنانکه در مورد تحریم متعه حج و متعه ازدواج از عمر دیدیم، و به گفته جاحظ سکوت در برابر کسی که مسلّط بر اوضاع است و امر و نهی و قتل و عفو و حبس و یا آزادی را در دست دارد، دلیل روشن و حجّت قانع کننده نیست. (44)

غصب فدک و جنبه سیاسی آن

برخورد خشونت بار دستگاه خلافت با دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را اگر به دیده تحقیق بنگریم، جنبه سیاسی داشته نه جنبه دینی. از یکسو می خواستند دست اهل بیت را از مال دنیا تهی کنند که پشتوانه حرکتی در جهت معارضه با غصب خلافت نباشد و از سوی دیگر زمینه را برای باز پس گیری خلافت فراهم نکنند؛ همانگونه که ابن ابی الحدید می نویسد: در شهر حله یکی از علوی ها به نام علی بن مهنا ذکی معروف به ذوفضائل به من گفت: فکر می کنی چرا ابوبکر و عمر فدک را از فاطمه گرفتند؟ پرسیدم: چه هدفی داشتند؟ گفت: «خواستند پس از آنکه خلافت را گرفتند انعطاف و نرمشی نشان ندهند و آن حضرت از آنان انعطاف نبیند و بدینسان زخمی بر زخم های دیگر نهادند، و نیز از قول یکی از متکلمین امامیه به نام علی بن نقی در بلده نیل آورده که هدف آن دو در تصرف غاصبانه فدک و خارج ساختن آن از دست فاطمه علیهاالسلام جز این نبود که علی علیه السلام با محصول و در آمد آن قدرت پیدا کند و با ابوبکر در خلافت منازعه نماید و از فاطمه و علی و سایر بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب را در خمس منع کردند.» (45) هر چند ابن ابی الحدید اینگونه اظهارات را مورد انکار و استهزا قرار داده اما حقیقت امر جز این نبوده است.

امیرمؤمنان علیه السلام و ماجرای فدک

دوره بیست و پنج ساله سه خلیفه سپری شد و خلافت ظاهری با همه مشکلات و بحران هایش در کف با کفایت امیرمؤمنان قرار گرفت. در این حال، آن حضرت می توانست حق بر باد رفته اهل بیت را به خاندانش برگرداند. اما چنین نکرد. چرا؟

این مسأله مورد تحلیل های گوناگون قرار گرفت؛ برخی تصوّر کردند اقدام علی علیه السلام تأییدی بود بر سیره خلفای پیشین و امضای غصب فدک! که این تفسیر ناروایی است؛ چرا که آن حضرت از هر کس بهتر می دانست که فدک متعلّق به فاطمه زهرا علیهاالسلام و اهل بیت است و برای این موضوع شهادت داد که ابوبکر نپذیرفت! همچنین علی علیه السلام همدرد فاطمه بود و موضع گیری های او را در برابر غاصبان تأیید و از وی حمایت می کرد.

بنابراین، سکوت آن حضرت در مسأله فدک همانند سکوت او در برابر تصرف خلافت بود، پس از اتمام حجّت های لازم که مصلحت اسلام و مسلمین آن را ایجاب می کرد.

آنچه برای علی و زهرا علیهماالسلام اهمّیت داشت و هستی خود را به پای آن فدا کردند، شریعت والای احمدی صلی الله علیه و آله بود که در مقام حفظ آن از هرچه هست می توان گذشت؛ خلافت، فدک و بالاتر از همه اینها، جان و تن و هرچه در توش و توان باشد.

علی علیه السلام پس از شهادت همسر مظلومش نیز راه و روش دیگری اتخاذ نکرد و با مظلومیت خود و

خاندانش روزگار گذرانید. او هرگز علاقه ای به مال و مقام دنیا نشان نداد و اندیشه آخرت از فکر دنیا مشغولش می داشت. و چنین بود همسر بزرگوارش فاطمه زهرا علیها السلام آنچه در مدافعات آن بانوی بزرگ اسلام محور بود، احکام و سنن الهی بود که پدرش پایه گذاری کرد و چنانکه گفتیم فدک بهانه ای بیش نبود. امیرمؤمنان علیه السلام در ماجرای فدک سخنی دارد که طی نامه ای به عثمان بن حنیف آن را متذکر می شود و این سخن بیانگر موضع آن حضرت در ماجرای تأسّف بار فدک است.

در این نامه می نویسد :

«بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ ، وَنِعَمَ الْحَكَمَ اللَّهُ . وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ ، وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي عَدٍ . جَدْتُ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا ، وَحُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا ، وَأَوْسَعَتْ يَدًا حَافِرَهَا ، لَأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَالْمَدَرُ ، وَسَدَّ فَرْجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاكِمُ ، وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالنَّفْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَعْظَمِ ، وَتَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَرْزَقِ .» (46)

«آری، از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، در دست ما تنها فدک بود که گروهی بر آن دیده حرص و طمع دوختند و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور و حکم خداوند است. مرا با فدک و غیر فدک چه کار! در حالی که آرامگاه فردای آدمی قبری است که در تاریکی آن آثارش محو شود و اخبارش ناپدید گردد؛ گودالی که اگر با دست گورکن توسعه داده شود سنگ و کلوخ در آن فرو ریزند و انبوه خاک درزهایش را بیوشاند و همانا نفس سرکش را ریاضت می دهم تا در آن روز هراس انگیز بزرگ با امنیت در آید و در آن لغزشگاه استوار بماند.»

این سخن به صراحت می گوید : واگذاری فدک نه از روی رضایت بلکه از روی بی رغبتی و اعراض از دنیا بود و

حکمیت و شکایت را نزد خدا بردن و این خود اعلام وضع صریح آن حضرت است در مورد فدک.

ابن ابی الحدید در شرح این بخش نامه، توضیح جالبی دارد. او می نویسد : «در معنای سخن امام که می فرماید : «فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ» این است : «أَي سَامَحَتْ وَأَغْضَتْ وَلَيْسَ يَعْنِي هِيَهَا بِالسَّخَاءِ إِلَّا هَذَا لَا السَّخَاءَ الْحَقِيقِيَّ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلُهُ لَمْ يَسْمَحُوا بِفَدَكٍ إِلَّا غَضَبًا وَقَسْرًا وَقَدْ قَالَ : هَذِهِ الْأَفْظَادُ فِي مَوْضِعٍ آخِرٍ فِيمَا تَقَدَّمَ وَهُوَ يَعْنِي الْخِلَافَةَ بَعْدَ وَفَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . ثُمَّ قَالَ : وَنِعَمَ الْحَكَمَ اللَّهُ ، الْحَكَمَ الْحَاكِمَ وَهَذَا الْكَلَامُ كَلَامُ شَاكٍ مُتَظَلِّمٍ.» (47)

اینکه می فرماید : «گروهی به فدک طمع بستند و گروهی سخاوتمند از آن گذشتند.» بدین معنی است که فدک را نادیده گرفتند و چشم از آن پوشیدند و نه جز این. سخاوت در اینجا به معنای سخاوت حقیقی نیست؛ زیرا آن حضرت و خاندانش فدک را رها نکردند مگر از روی غصب و زور. آن حضرت نظیر این الفاظ را در مورد غصب خلافت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دارد. و این سخنان نشانه نارضایتی اوست. لذا پس از این سخنان می گوید : بهترین حکم یعنی داور و حاکم خداوند است. این سخن سخن کسی است که شکایت دارد و تظلم می کند.

در زیارت غدیر امیرمؤمنان علیه السلام نیز به این تظلم و شکوه اشاره شده و پس از مطرح ساختن غصب فدک به عنوان مصیبتی اندوهبارتر از غصب خلافت و ردّ شهادت علی و حسنین علیهم السلام از سوی حاکمان چنین آمده است :

«فَمَا أَعَمَّهُ مِنْ ظُلْمِكَ عَنِ الْحَقِّ ثُمَّ أَفْرَضُوكَ سَهْمَ ذَوِي الْقُرْبَى مَكْرًا وَأَحَادُوهُ عَنْ أَهْلِهِ جَوْرًا فَلَمَّا آلَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ أَجَرَيْتَهُمْ عَلَى مَا أَجْرِيَا رَغْبَةً عَنْهُمَا بِمَا عِنْدَ اللَّهِ لَكَ فَأَشْبَهَتْ مِخْنَتَكَ بِهِمَا مِخْنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ الْوَحْدَةِ

«چه کور دل است آنکه حقّ تو را به ستم پایمال کرد، سپس سهم ذوی القربی را با نیرنگ از تو گرفتند و با جور از اهلش دریغ داشتند. پس چون کار خلافت به تو بازگشت همانگونه که آن دو کردند، عمل کردی و به امید ثواب الهی از آن روی برتافتی. بدینسان ابتلای تو به آن دو به ابتلا و امتحان پیامبران شباهت داشت آنگاه که تنها می شدند و یار و یآوری نداشتند...»

امیرالمؤمنین و تأسی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نکته دیگری که در زیارت بدان اشاره شد و روایات نیز به آن توجّه داده اند، این است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای فدک و خودداری کردن از اعاده آن در دوران خلافتش و تنها اعلام موضع زبانی، به پیامبران خدا و حضرت ختمی مرتبت تأسی نمود که اگر از آنان چیزی را به زور می گرفتند از آن چشم می پوشیدند و اعراض می کردند.

در این خصوص چند روایت از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است؛ از جمله ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام می پرسد :

چرا و به چه علّت هنگامی که امیرالمؤمنین به خلافت رسید فدک را رها کرد؟ امام در پاسخ فرمود :
«اقتداءً برسول الله لما فتح مکه وقد باع عقيل بن ابي طالب داره. فقيل يا رسول الله ألا ترجع إلى دارك؟ فقال : وهل ترك عقيل لنا دارا. إنا أهل بيت لا نسترجع شيئاً يؤخذ منا ظلماً فلذلك لم يسترجع فدكا لما ولّی» (48)
«او به پیامبر اقتدا کرد آنگاه که مکه را فتح نمود و عقیل خانه آن حضرت را فروخته بود. پرسیدند : یا رسول الله ، به خانه خود برنمی گردید؟ فرمود : مگر عقیل برای ما خانه ای گذاشته است؟! ما خاندانی هستیم که اگر به ظلم از ما چیزی را بگیرند باز پس نگیریم، از اینرو امیرالمؤمنین پس از تصدّی امر، فدک را باز پس نگرفت...»

پرونده فدک در محکمه تاریخ

پرونده فدک هرگز از دفتر محاکمات حذف نشد، نه زهرا و علی علیهما السلام آن را نادیده گرفتند و نه فرزندان ایشان؛ زیرا همانگونه که گفتیم بُعد معنوی فدک اصل بود و نه ارزش مادی آن. فدک نماد و مظلومیت اهل بیت بود و مظلوم باید از مظلومیت خود سخن بگوید وگرنه به ظلم صحنه گذاشته و این در منطق دین روا نیست. در آینده

تاریخ نیز می بینیم که فرزندان فاطمه و علی علیهم السلام هرگاه فرصتی می یافتند داستان فدک را تازه می کردند تا از صفحه تاریخ و جغرافیای عقاید محو نشود و اگر خود فدک نیست پرونده اش باز باشد و وجدان ها بر اساس آن داوری کنند و چنانکه وقایع تاریخی نشان می دهد، فدک از محدوده یک دهکده کوچک و یک مزرعه خارج شد و مفهوم وسیع تری گرفت؛ همان مفهومی که در مدافعات زهرا نیز نقش بنیادین داشت و بعداً پرده از روی آن برداشته شد.

مفهوم نمادین فدک

حقیقت این است که بحث فدک از مرافعه بر سر یک مزرعه فراتر رفته و شکل کلی تری به خود گرفته است و آن به اساس حاکمیت مربوط می گردد. برای نمونه، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتاری دارد با مهدی عباسی که فدک را با مفهوم نمادین آن به تصویر می کشد. علی بن سباط می گوید : هنگامی که ابوالحسن موسی علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد و دید که حقوق غصب شده را باز پس می دهد، گفت: ای خلیفه، چرا آنچه از ما به ستم گرفته شده باز پس نمی دهی؟

مهدی گفت : ای ابوالحسن مقصودتان چیست؟ حضرت داستان فدک و فتح آن برای رسول الله صلی الله علیه و آله را به تفصیل بیان کرد و یادآور شد که این خالصه رسول الله بود و به امر حق به زهرا داده شد و در حیات پیامبر در دست فاطمه بود تا اینکه با روی کار آمدن خلیفه اول از دست او خارج شد ولی با مدافعات زهرا علیهاالسلام و گواهی امیرمؤمنان و ام ایمن، ابوبکر حاضر شد آن را به فاطمه علیهاالسلام واگذار کند اما عمر مانع گردید تا بالأخره در تصرف دستگاه خلافت درآمد.

پس از نقل این ماجرا، مهدی عباسی از امام خواست که حدود فدک را مشخص کند و امام فرمود :

«حَدَّ مِنْهَا جَبَلٌ أَحَدٌ وَحَدَّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ وَحَدَّ مِنْهَا سَيْفُ الْبَحْرِ وَحَدَّ مِنْهَا دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ، فَقَالَ لَهُ كَلَّ هَذَا؟ قَالَ نَعَمْ. هَذَا كُلُّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَى أَهْلِ رَسُولِ اللَّهِ نَجِيلٌ وَلَا رِكَابٌ. فَقَالَ كَثِيرٌ وَ أَنْظِرْ فِيهِ». (49)

«یک حد آن به کوه احد، حد دیگرش به عریش مصر (شهری مجاور مصر قدیم) و حد سوم به ساحل دریا، و چهارم به دومه الجندل (ناحیه ای در شام از طریق مدینه) منتهی می شود.

مهدی عباسی گفت : همه اینها؟! امام فرمود : آری اینها سرزمین هایی است که پیامبر با سپاه و لشکر از اهلش متصرف نشده، مهدی گفت اینها زیاد است! باید در باره آن فکر کنم!

شاید مهدی عباسی نیز مقصود امام را فهمیده که اینگونه پاسخ داده است. و ممکن است مفاد سخن امام این باشد که قلمرو حکومت اسلامی به غصب درتصرف حاکمان قرار گرفته و اگر قرار است حق به صاحب آن برگردد، از محدوده فدک فراتر می رود و باید به خاندان پیامبر واگذار شود؛ زیرا آنها ولی امر مسلمین و صاحب اختیار کشور اسلامی اند، چون تنها آنها هستند که با عدل و داد حکومت توانند کرد و از حقوق توده ها حمایت خواهند نمود، چون اگر در اختیار افراد نالایق قرار گیرد سرگذشت فدک نیز بدانجا منتهی می شود که مثلاً معاویه آن را سه

قسم کند، یک ثلث به مروان حکم بدهد، ثلث دیگر به عمرو بن عثمان بن عفان و باقی مانده را به یزید بن معاویه! (50)

و یک روز تمام آن در اختیار مروان حکم، دشمن اهل بیت قرار گیرد و همینطور دست به دست خلفا بگردد و نه تنها به بیت المال و مستضعفان نرسد بلکه در مقاصد شخصی و عیش و نوش حاکمان و حواشی آنها مانند بقیه بیت المال صرف شود، چنانکه تحولات تاریخی فدک این را نشان می دهد.

البته در پاره ای موارد نیز از سوی خلفا همچون عمر بن عبدالعزیز که تا حدودی به مظالم مردم می رسید، فدک به اهل بیت عودت داده شد. و یا در زمان مأمون نیز به خاندن پیامبر واگذار گردید که دعبل در این خصوص قصیده ای سرود که مطلعش این بود:

أصبح وجه الزمان قد ضحكا || برد مأمون هاشم فدکا

«بر چهره زمان لبخند شادی نشست آنگاه که مأمون فدک را به بنی هاشم برگردانید.»

نکته آخری که در اینجا اشاره می شود این است که این تحولات و واگذاری فدک از سوی برخی خلفا و غصب آن از سوی برخی دیگر، نشانگر دو مطلب است :

1. فدک به عنوان یک ابزار سیاسی و اهرم فشار بر اهل بیت مورد استفاده بوده چنانکه از آغاز نیز چنین بود.
 2. آنها پذیرفته بودند که فدک واقعا متعلق به اهل بیت است و باید حقّ به حق دارش برگردد و این نتیجه مدافعات فاطمه زهرا علیهاالسلام بود. که بعدها نیز در این راستا حرکت هایی صورت گرفت.
- در هر حال اگر چه فدک به عنوان یک مزرعه یا دهکده اهمّیت آن را نداشت که آنهمه مورد مناقشه و مناظره قرار گیرد؛ اما از بُعد سیاسی و بعد معنوی اهمّیت داشت که این را باید محور اصلی مناقشات دانست.

پی نوشت ها :

- 1 . نک : سیّد محمّد باقر نجفی، مدینه شناسی، ج2، ص489
- 2 . همان، ص490
- 3 . مدینه شناسی، ج2، ص492
- 4 . آیه الله شهید سیّد محمّد باقر صدر، فدک در تاریخ، ص27
- 5 . شرح نهج البلاغه، ج4، ص108، چاپ بیروت.
- 6 . به روایت محدّث قمی در بیت الاحزان، ص82
- 7 . معجم البلدان، ماده فدک.
- 8 . شرح ابن ابی الحدید، ج4، ص108
- 9 . حشر : آیات 6 و 7
- 10 . مجمع البیان، و نیز نک : اصول کافی، ج1، ص443
- 11 . نک : سوگنامه فدک، صص134 و 135
- 12 . صحیح بخاری، ج8، صص3 و 4 و ج5 ص82
- 13 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج4، ص117، چاپ بیروت.

- 14 . به نقل ابن حجر در الاصابه، ج4، ص338
- 15 . همان.
- 16 . همان، و مسند احمد حنبل، ج2، ص442 و کتاب فاطمه زهرا، ص253 ترجمه نگارنده.
- 17 . كنز العمال، ج12، ص93، ح34143
- 18 . كتاب فاطمه زهرا، صص261 و 263 دكتر محمّد عبده يمانی، ترجمه محمّدتقی رهبر.
- 19 . كتاب فاطمه زهرا، صص261 و 263 دكتر محمّد عبده يمانی، ترجمه محمّدتقی رهبر.
- 20 . انّها فاطمة الزهراء، ص311
- 21 . صواعق، ص361 و كنز العمال، ج11، ص603
- 22 . همان، ص351
- 23 . همان، ص365
- 24 . راغب، محاضرات، ج2، ص478
- 25 . صواعق، ص366؛ كنز العمال، ج11، ص603
- 26 . همان، ص517
- 27 . شرح نهج البلاغه، ج4، ص111، چاپ بيروت.
- 28 . مريم : 6 و 7
- 29 . بقره : 180
- 30 . دلائل طبری، صص116 و 117؛ شرح نهج البلاغه، ج4، صص129 و 130
- 31 . صحيح بخاری، ج8، ص3
- 32 . شرح نهج البلاغه، ج4، صص114، 117 و 127
- 33 . شرح نهج البلاغه، ج4، ص115 و نیز معجم البلدان، فدک.
- 34 . صحيح بخاری، ج8، ص4؛ ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج4، ص114، چاپ بيروت.
- 35 . معجم البلدان، ماده فدک.
- 36 . فدک فی التاريخ، صص47 و 48، ضمنا برای شناخت موضع خليفه دوّم با اين مسأله در زمان خليفه اوّل، بنگريد به کافی، ج1، ص443
- 37 . شرح نهج البلاغه، ج4، ص116
- 38 . همان.
- 39 . اصول کافی، ج2، ص443
- 40 . الامامة والسياسة، ص13
- 41 . همان.
- 42 . مروج الذهب، ج2، ص301
- 43 . الغدير، ج7، صص229 و 230
- 44 . به نقل از علامه امینی در الغدير، ج7، ص225
- 45 . شرح نهج البلاغه، ج4، ص122، چاپ بيروت.
- 46 . نهج البلاغه، نامه 45

47 . شرح نهج البلاغه، ج4، ص 107 چاپ بيروت.

48 . علل الشرايع، ج1، ص154؛ كشف الغمّه، ج1، ص494، و نیز نک : سوگنامه فدک، ص202

49 . کافی، ج1، ص443